

روحانیون عرب-ایرانی

در نقش ستون پنجم (ص 17)

جبهه وسیع میهنی

در افغانستان (ص 21)

جوانشیر

آنکه غبار از

چهره سیاسی

فردوسی روید

(ص 13)

شش دهه خیانت

ملی با شعار

"مرگ بر توده‌ای"

(ص 33)

یگانه امکان

مردمی شدن

انتخابات شوراها

(ص 40)

ناصر واعظ طبسی

دادگاه من (ص 5)

محاکمه رهبر اس

این شکر از زهر

تلخ‌تر است!

(ص 11)

گریه کن

جنگل سبز

(ص 31)

کنگره چین

(ص 27)

24 سال پس از انقلاب مردمی 57 به لحظات قطعی تعیین سرنوشت حاکمیت در جمهوری اسلامی رسیده ایم

3 گزینه ای که در برابر

جنبش و توده ایها قرار دارد

در آستانه بیست و چهارمین سالگرد انقلابی که میلیون‌ها ایرانی با امید دستیابی به آزادی، بهروزی، عدالت و بازگرداندن استقلال ملی به کشور در آن شرکت کردند، آن تصویر واقعی و انکارناپذیری که از ایران در برابر ما قرار دارد و تمامی نیروهای میهن دوست داخل و خارج کشور بر سر آن توافق دارند چنین است:

200 هزار کودک و نوجوان کشور، بدون هیچ سرپناهی در خیابان‌ها سرگردانند و در کنار یک میلیون و 700 هزار زن بی‌خانمان شب را به صبح می‌رسانند. تنها در تهران و به اعتراف شهرداری آن شب‌ها 20 هزار جوان و نوجوان در پارک‌های شهر می‌خوابند و در کارخانه تبدیل زباله‌های تهران به کود در کهریزک، سالی 168 جنین و کودک نارس در زباله‌ها پیدا می‌شود. رقم شرم آور 300 هزار زن خودفروش که در تاریخ ایران سابقه نداشته از دل این یک میلیون و 900 هزار زن و کودک سرگردان بیرون آمده است.

شمار بیکاران به 3 میلیون و 200 هزار نفر رسیده است و این درحالی است که هر سال یک میلیون و 800 هزار نفر بر این رقم افزوده می‌شود و همگان بر این عقیده‌اند که در سال‌های آینده این شمار به 7 تا 8 میلیون خواهد رسید. زندان‌های ایران چنان مملو از زندانی است که رئیس قوه قضائیه رسماً از دادگاه‌ها خواسته است حکم زندان دیگر صادر نکنند.

شمار معتادان به مواد مخدر بیش از 5 میلیون تخمین زده می‌شود و مقامات رسمی کشور 2 میلیون آن را رسماً پذیرفته اند. شصت درصد جنایاتی که به زندان ختم می‌شود به این اعتیاد وسیع و رو به گسترش وابسته است.

90 درصد ثروت کشور از راه غارت در دست یک هزار فامیل وابسته به سرمایه‌داران بزرگ تجاری و روحانیون متحد آنها متمرکز شده و از دل همین 90 درصد ثروت 85 درصد قدرت سیاسی حاکمیتی در جمهوری اسلامی سر برآورده که با تبدیل بسیج به ابزار سرکوب و قوه قضائیه به فرمانداری نظامی- قضائی در برابر مردم ایستاده است. مردمی که می‌خواهند از طریق اصلاحات و پرهیز از رفتن به سوی جنگ داخلی بر سرنوشت خویش حاکم شده و از آخرین امکانات ممکن برای نجات انقلاب سال 57 استفاده کنند.

همین سرمایه‌داری بنادر جنوب کشور را به بندرگاه کالای قاچاق تبدیل کرده و از دل نابودی جنگل و معدن و تاراج نفت ایران پول بیرون می‌آورد. یکی سلطان کج و دیگری سلطان سنگ، و یکی سلطان زعفران و آن دیگری سلطان زیره و گاز است و دست در دست هم صنعت و تولید کشور را از صنایع پارچه بافی و نساجی گرفته تا تولید نیشکر کشور نابود کرده‌اند. (بقیه را در ص 2 بخوانید)

(بقیه سه گزینه‌ای که ... از ص اول)

نمایش سقوط مشروعیت حاکمیت بزرگترین دستاورد برای دخالت خارجی در امور داخلی ایران خواهد شد، مخالفان جمهوریت عملا در خدمت امریکا عمل خواهند کرد!

به این ترتیب، انفجار عمومی امر غافلگیرکننده و غیر قابل انتظاری نیست، بلکه غافلگیر شدن تمام نیروهای ملی و طرفدار تحولات مثبت در ایران از یکسو و سوار شدن امریکا بر گرده این انفجار از سوی دیگر فاجعه‌ای غافلگیرکننده است. فاجعه‌ای که نه تنها نقطه پایان بر انقلاب 57 خواهد گذاشت، نه تنها آزادی به یغما رفته از سوی غارتگران حاکم در جمهوری اسلامی را کامل خواهد کرد، نه تنها جمهوریت و حاکمیت اراده مردم، بلکه استقلال کشور را، در حد چند پارچه شدن ایران و فرو بردن آن در یک جنگ داخلی به همراه خواهد داشت. استقرار امریکا در عراق، - چه با حمله نظامی و چه با خروج صدام حسین از عراق- و روی برگرداندن مردم از صندوق‌های رای و پشت کردن آنها به مجموعه حاکمیت تمام زمینه‌های لازم جهت این مداخله مستقیم را فراهم خواهد ساخت.

نه انفجار عمومی امری تخیلی و دور از ذهن است و نه مداخله امریکا در امور داخلی ایران غیر قابل پیش بینی. حتی در تقسیرهایی که از هم اکنون درباره برقراری سلطه امریکا بر نفت عراق منتشر می‌شود اشاره به همین واقعیت دیده می‌شود. این واقعیت را مفسر نشریه اقتصادی-سیاسی انگلستان "اکنونمیست" چنین بیان می‌کند:

"پس از تصرف عراق از سوی ارتش امریکا و سقوط قیمت نفت در سطح جهان، باید "منتظر یک انفجار عظیم اجتماعی در ایران بود".

طرح تصرف عراق بدون شلیک گلوله، در صورت تبعید صدام حسین و سلطه امریکا بر این کشور، همانقدر خطر سلطه امریکا بر ایران را ممکن و نزدیک می‌کند که حمله نظامی امریکا به عراق، همراه با پیامدهای نظامی آن. در هر دو حالت هم جدائی بخش‌هایی از خاک ایران و هم محاصره تبلیغاتی-نظامی ایران و تحمیل یک انتخابات و یا رفراندوم امریکائی به ایران، تحت نظارت سازمان ملل محتمل‌ترین گزینه‌هاست. این همان گزینه ایست که اکنون در ونزوئلا تمرین می‌شود. همچنان که طرح سلطه بر عراق بدون شلیک گلوله و به تبعید فرستادن صدام حسین تمرین می‌شود و در این میان حاکمیت جمهوری اسلامی همانند تویی سرگردان در میدان بازی، میان اروپا و امریکا و حتی کشورهای کوچک و بزرگ عربی اینسو و آنسو می‌شود!

سه گزینه محتمل

بدین ترتیب، نبرد بر سر حاکمیت در جمهوری اسلامی که از فردای پیروزی این انقلاب آغاز شد، پس طی مسیری خونین و پر هزینه به لحظات عریان و تعیین کننده کنونی رسیده و وارد آخرین مراحل خود شده است. انقلابی که تنها به دلیل حضور میلیون‌ها مردم ایران در صحنه سیاسی و در خیابان‌ها به پیروزی سریع در سرنگونی نظام استبداد شاهنشاهی انجامید و ضعف در انسجام و درک، بینش، شناخت طبقاتی و گرایش‌های دینی نیروهای مذهبی رهبری‌کننده آن نقش بزرگی در بوجود آمدن فاجعه کنونی داشت.

ضعفی که با حضور معنوی حزب توده ایران در صحنه سیاسی سال‌های نخست پیروزی انقلاب تا حدود زیادی جبران می‌شد و با اطمینان می‌توان گفت که با ادامه این حضور، خیانت به انقلاب و رفتن به سوی چنین سرنوشتی که اکنون برای انقلاب 57 و ایران رقم زده‌اند امری بسیار دور از ذهن می‌نماید. به همین دلیل، حذف حزب توده ایران از صحنه سیاسی و پیکار علنی در کشور، از

از 12 میلیون و 400 هزار هکتار جنگل‌های ایران 7 میلیون و 499 هزار هکتار باقی مانده است و به همین جهت در شمال کشور هر بارندگی تنیدی به سیلی بنیانکن تبدیل می‌شود. دامپروری ایران با واردات یک میلیون تن گوشت از سال 62 به اینسو رو به انقراض است.

میلیون‌ها ایرانی خود به چشم خویش شاهد این وضع فاجعه‌بار و بر باد رفتن امیدهای انقلاب 57 هستند، با عزم تغییر این شرایط و جلوگیری از این فاجعه ملی به پای صندوق‌های رای رفتند و به اصلاحات رای دادند. جبهه متحد ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی همچنان با امید ادامه غارتگری بر امنیتی کردن و نظامی کردن جامعه و بر مشی گسترش زندان‌های سیاسی، دستگیری‌ها، شکنجه و اعتراف‌گیری و نمایش‌های تلویزیونی میهن‌دوستان مذهبی و غیر مذهبی پا فشاری می‌کند. شیوه‌ای که در آغاز خیانت به انقلاب 57، بزرگترین میهن‌دوستان و چهره‌های فرهیخته و انقلابی کشور ما (از جمله رهبران و کادرهای حزب توده ایران و دیگر نیروهای انقلابی) را به کام مرگ و اعدام کشید. این شیوه دیگر نه تنها کاربرد ندارد، بلکه ادامه آن نیز دیگر ممکن نیست. همچنان که ادامه غارتگری و فریب مردم با پنهان شدن در پشت نقاب مذهب و سخن گفتن بنام انقلاب و عمل ضدانقلاب دیگر ممکن نیست. چنان ممکن نیست، که حتی راه یافتن اخبار جسته و گریخته این غارتگری‌ها به مطبوعات، نقش انفجار مین‌های جنگی در زیر پای فرماندهان شکسته خورده و در حال فرار از میادین مین‌گذاری شده را دارد. یورش به چند موسسه نظر سنجی که سقوط اعتبار روحانیت در جامعه و بی‌اعتمادی عمومی نسبت به چند شخصیت حکومتی، از جمله رهبر و رئیس مجمع تشخیص مصلحت را در آمار و ارقام ارائه کرده بودند و دستگیری مدیران این موسسات، نمونه‌ای از پافشاری بر انکار حقیقت به ضرب زندان و اعتراف است. ترفندی که بی‌اعتنائی افکار عمومی نسبت به آن و شکست در بهره‌گیری تبلیغاتی از آن خود نمایانگر شکست آن و نا کارآمدی ادامه آنست. همچنان که وحشت از انتشار خبر معاملات روحانیون بلند پایه حکومتی در بورس تهران و تاسیس بنیادهای عظیم مالی از سوی آنها در مطبوعات نقش انفجار مین در زیر پای آقایان را بازی کرد. (روزنامه بهار به دلیل انتشار خبر معامله 40 میلیون تومانی بنیاد الزهرا در بورس تهران توقیف شد)

حاصل دو دهه مقاومت در برابر خواست‌های اساسی انقلاب 57 و شش سال مقاومت در برابر خواست و اراده مردم برای اصلاحات و نجات آن انقلاب از نابودی کامل به کجا انجامیده است؟

شش سال مقاومت در برابر اصلاحات و توطئه علیه جمهوریت و آراء مردم، عملا امیدها را از امکان تحولات در جمهوری اسلامی بطرز مشهودی کاهش داده است. اگر تحولی اساسی در حاکمیت جمهوری اسلامی رخ ندهد (که امید آن هنوز باقی است) و همچنان خودی‌هایی که عامل چنین فاجعه‌ای در جامعه و برباد دهنده امیدهای مردم هستند بر ادامه حاکمیت خود به ضرب گلوله و شکنجه و زندان بخواهند ادامه دهند و گزینه دیگری یافت نشود، همگان شاهد گسترده‌ترین تحریم انتخابات نه به فرمان این و یا آن سازمان سیاسی، بلکه به فرمان جنبش و درک و اراده خود مردم خواهیم بود.

از آنجا که انتخابات در ایران و بویژه در شرایط کنونی، با انتخابات نظامی‌ها در پاکستان و یا هر کجای جهان متفاوت است و

با این عزم و اراده می‌توان و باید به نجات انقلاب 57 همت گماشت و این در شرایطی است که شکست پایانی انقلاب می‌تواند، حتی در صورت تکه پاره نشدن ایران، به بازگشت نظام گذشته و پیش از انقلاب بیانجامد. نجات انقلاب 57 با جنبش اصلاحی گره خورده است و به همین جهت ما این جنبش را جنبش اصلاحات انقلابی می‌دانیم. در عین حال اعتقاد داریم اگر جبهه‌ای گسترده و فارغ از مرزبندهای فاشیستی و خامان برانداز دو دهه گذشته برای رهبری آن بوجود نیاید این خطر بصورت بسیار جدی وجود دارد که با استفاده از خلاء رهبری جمعی اصلاحات، امریکا بر موج نارضایتی و بحرانی که در ابتدای این مطلب گوشه‌ای از آن تشریح شد سوار شده و از دل انفجار اجتماعی حاکمیت خود را بر ایران تحمیل کند. این خطر جدی است و کوچکترین پروائی در بیان آن نباید به خود راه داد. خطری که حتی می‌تواند با آراء مردم نامید از تحول در داخل کشور و نفرت از حاکمیت حادث شود.

از نظر ما سه گزینه برای آینده ایران و جنبش اصلاحات و حتی سرانجام انقلاب 57 محتمل است:

1- خیانت آشکار ملی بخشی از حاکمیت که اکنون ثروت و قدرت را در اختیار دارد و برای حفظ آن با خود شیطان هم زدوبند می‌کند چه رسد به امریکا. این بخش از حاکمیت خود را داری ظرفیت هر نوع جنایت و قتل عام و معامله‌ای با امریکا نشان داده و حاضر است بی‌پرده ختم انقلاب 57 را اعلام کند و حتی پایگاه نظامی و جاسوسی در اختیار امریکا بگذارد. با کمال تاسف و حیرت امروز در میان این بخش از حاکمیت روحانیون و غیر روحانیونی حضور دارند که از نظر ما پیوندهای ملی آنها با ایران بسیار ضعیف است. آنها عمدتاً زاده و یا بزرگ شده شهرهای مذهبی عراق اند و به معادول شهرت دارند.

2- نارضایتی و بحران عمومی و ناامیدی از تحولات درونی، امید به خارج را چنان تقویت کند که امریکا با توجه به موقعیتی که در اطراف ایران و در سطح جهان یافته یک انتخابات و یا رفراندوم را از طریق مجامع بین‌المللی به ایران تحمیل کند و آترناتیو خود را از دل این انتخابات بیرون آورد. حاصل این رفراندوم با آنچه که گزینه اول است تفاوت چندانی ندارد.

3- گزینه سوم پیروزی اصلاحات بر ضد اصلاحات و تغییرات اساسی در ساختار حاکمیت و اصلاح قانون اساسی بر اساس خواست و نیاز جنبش و اراده ملی است. این گزینه دارای چنان کیفیتی است که واکنش‌های سنگین را می‌تواند از سوی مخالفان همراه داشته باشد، اما هیچ گریزی از آن نیست و برای تحقق آن همه توان و امکانات را باید به خدمت گرفت. بی شک بخشی از این توان و امکان در نیروهای نظامی کشور - اعم از سپاهی، ارتشی و انتظامی - نهفته است. بموجب این ارزیابی و شناخت است که ما با شعار و سیاست دور کردن این نیروها از عرصه سیاسی کشور نمی‌توانیم موافق باشیم، زیرا این سیاست و شعار تنها بدنه این نیروها را از حضور در صحنه سیاسی محروم می‌کند و فرماندهان آن‌ها در کنار قدرتی که حاکمیت و ثروت را در اختیار دارد باقی می‌ماند.

توده‌ای‌ها، در آستانه پیروزی انقلاب 57 که خود در آن نقش انکار ناپذیر داشته‌اند و برای آن هزینه‌ای بزرگ پرداخت کرده‌اند، گزینه سوم را، گزینه‌ای ملی ارزیابی کرده و از هیچ تلاشی برای تحقق آن فروگذار نخواهند کرد.

همان آغاز پیروزی انقلاب در دستور کار مخالفان تثبیت دستاوردهای انقلاب در داخل کشور و دشمنان استقلال ملی و برقراری عدالت و آزادی در ایران در سطح جهانی - بویژه از سوی امریکا و انگلستان - قرار گرفت. سرمایه داری تجاری ایران در پیوند با روحانیت مرتجع و مخالف آرمان‌های واقعی انقلاب 57 که در حاکمیت بعد از انقلاب برای خویش سکوهایی پرش برپا کرده بود، در طول سال‌های جنگ و پس از عبور از گردنه دشوار خارج ساختن حزب توده ایران از مدار فعالیت علنی و قانونی در کشور و سپس قتل عام آنها در زندان‌های جمهوری اسلامی و زنه نبرد که بر که در حاکمیت جمهوری اسلامی را به سود خود تغییر داد. پس از درگذشت آیت الله خمینی، آنچه را در حاکمیت نصیب خود ساخته بود نه تنها تثبیت کرد، بلکه با گام‌های بلند گسترش داد. ابعاد این گسترش را اکنون با حضور نمایندگان این روحانیت و این بخش از سرمایه‌داری ایران، که در عین حال عقب‌ماندترین قشر سرمایه‌داری است در تمامی ارگان‌های غیر انتخابی حاکمیت شاهدیم. یعنی در قبضه 85 درصد از قدرت حاکمیت در جمهوری اسلامی.

بیان این واقعیات، دیگر بیان نکاتی بکر و ناگفته در جمهوری اسلامی نیست. بسیاری از نیروهای کنونی طرفدار اصلاحات در حاکمیت جمهوری اسلامی که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب نتوانستند این واقعیات را که پیوسته از سوی حزب توده ایران و بعنوان نگرشی علمی و طبقاتی پیرامون حاکمیت و نبرد در درون آن بیان می‌شد درک کنند، اکنون خود با زبان و قلم خویش بیان می‌کنند. حتی اگر فراموش کرده باشند حزب توده ایران در آن سال‌های پرمخاطره و برای نجات انقلاب از سقوط در ورطه کنونی چه گفت و چرا بر ضرورت تشکیل جبهه متحدی از نیروهای طرفدار انقلاب، به دور از مرزبندی‌های مذهبی و خودی و غیر خودی پیوسته پای فشرد. آنها امروز خود - مطلع و غیر مطلع از گذشته - به همان نتیجه‌ای رسیده‌اند که حزب توده ایران می‌گفت: اتحاد و تشکیل جبهه!

اگر این اتحاد در ابتدای پیروزی انقلاب برای دفاع از دستاوردهای انقلاب و بازشناسی طبقاتی نیروهای مذهبی و نه هم‌اندیشی‌های ظاهری مذهبی ضرورت داشت، امروز برای اصلاحات و مقاومت در برابر مخالفان آرمانها و اهداف اصلی انقلاب 57 که 85 درصد قدرت حاکمیت را در اختیار دارند ضروری است. نه تنها ضروری است بلکه حیاتی است. آنچنان حیاتی که آخرین امیدها برای نجات انقلاب 57 بدان بستگی دار.

امروز وقتی برخی شخصیت‌هایی نظیر آقایان علوی‌تبار و یا تاج‌زاده و یا روحانیونی نظیر محتشمی‌پور و موسوی تبریزی و یا برخی رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی با صراحت از این ضرورت سخن می‌گویند و علیرغم همه حملات تبلیغاتی و فشارهای قضائی که بر آنها وارد می‌آید از تشکیل این جبهه و پشت سر گذاشتن مرزبندی مصنوعی خودی و غیر خودی (به درجات مختلف) دفاع می‌کنند و یا تشکیل جبهه‌ای گسترده از همه تفکرات و اندیشه‌ها برای اصلاحات مورد تائید و تاکید نیروهای ملی و ملی مذهبی است، ما نمی‌توانیم خرسندی خود را از این درک علمی و واقع بینی میهن‌دوستانه بیان نکنیم و یاد اندیشه‌ورزان سیاسی بزرگی را که در راه تلاش برای چنین جبهه‌ای جان خویش را در کف نهادند و سر خویش را به دار سپردند زنده نگه نداریم.

این شناخت به قیمتی بس گران بدست آمده و به همین جهت باید با تمام توان نه تنها در راه حفظ آن کوشید، بلکه در جهت گسترش آن گام عملی نیز برداشت.

پایان یک توهم آغاز یک فاجعه سپاه بدر در رکاب ارتش امریکا

مارتین" تشکیل شده است و دیگر اعضای آن عبارتند از: جورج شولتز، وزیر امور خارجه سابق، سناتور جان مک کین (نماینده آریزونا)؛ سناتور سابق باب کری و کنولیزا رایس، مشاور امنیت ملی دولت بوش و استیفن هاولی معاون وی.

فرد هالیدی، مفسر واشنگتن پست، متأثر از جنبش ضد جنگ در امریکا می‌نویسد: هر روز که می‌گذرد امریکایی‌های بیشتری خطر برنامه‌های جنگی بوش را احساس می‌کنند و در نتیجه با آن مخالفت می‌کنند. تهدیدی از سوی عراق متوجه امریکا نیست و واضح است که این جنگ تنها بخاطر کنترل نفت عراق صورت می‌گیرد و هیچ ربطی به سلاح‌های کشتار جمعی ندارد.

هالیدی از مردم صلح طلب امریکا خواست تا برای صلح بپاخیزند و صدای خود را به گوش نمایندگان مجلس و سنا برسانند. او گفت: "دولت بوش باید درک کند که مردم امریکا جنگ دیگری بخاطر نفت و گاز را تحمل نخواهند کرد."

با آغاز جنگ تبلیغاتی در ماه های آینده

آشکارا از اشغال مناطق نفتی ایران می گویند

ترجمه از نشریه Toronto Sun – چاپ کانادا

"شائول مافز"، وزیر جدید دفاع اسرائیل که در ایران بدینا آمده است، تاکنون چند بار طرح بمباران نیروگاه‌های اتمی ایران را مطرح کرده است. در واقع نیز اسرائیل با در اختیار داشتن موشک‌های بالستیک و کروز که امریکا در اختیار این کشور قرار داده قادر به تدارک حمله نظامی به هر هدف، در هر نقطه از خاک ایران است. آیا این تصمیم یک برنامه جدید است؟ دلالتی در دست است که نشان می‌دهد چنین حمله‌ای از پیش تدارک دیده شده و از این نظر تصمیم جدیدی در امریکا و یا اسرائیل گرفته نشده است. این استراتژی (حمله نظامی به ایران) با صراحت بیشتری در روزهای گذشته توسط آریل شارون، نخست وزیر اسرائیل اعلام شد. خبری که در شمال امریکا چندان منعکس نشد. آنچه شارون گفت چنین بود: ما خواستار حمله نظامی به ایران، بعد از روز حمله به عراق هستیم! اگر در انتخابات پایان ژانویه که در پیش است آریل شارون در قدرت باقی بماند، سیاست مشت آهنین او روزه‌ای برای صلح در منطقه باقی خواهد گذاشت؟ برای این سؤال زمانی می‌توان پاسخ واقعی یافت که توجه داشته باشیم در امریکا راست گرایان حاکم بر شورای عالی دفاع امریکا و رهبری وزارت دفاع این کشور در حال حاضر سرگرم طرح نقشه اشغال ایران پس از عراق و آزاد سازی ذخائر (بخوانید اشغال) نفتی هستند. آنها امیدوارند جنگ داخلی در ایران آغاز شود تا در نهایت امریک رژیم امریکایی قدرت را بدست بگیرد. امریکا در انتظار این لحظه در آن زمانی است که نیروهای نظامی این کشور در عراق مستقر شده باشند. از هم اکنون پنهان نمی‌کنند که ورود ارتش امریکا به ایران ممکن است از غرب عراق صورت گیرد و همزمان با آن ارتش اسرائیل معضل همیشگی خود با سوریه و لبنان را حل کند. ریچارد پرل، معاون وزارت دفاع امریکا از تهاجم وسیع در برنامه **TVO** سخن می‌گوید که بموجب آن "امریکا در حال آماده شدن برای حمله نظامی (بقیه در ص 12)

با حضور رهبر حزب الدعوه عراق در واشنگتن و ملاقات وی با زلمای خلیل زاد، مشاور عالی رئیس جمهور امریکا در امور افغانستان، ایران و عراق ترکیب هیات حکومت جانشین صدام حسین از نظر امریکا تکمیل شد. در این ملاقات بر سر دو مسئله مورد نظر امریکا تفاهم حاصل شد:

1- استفاده از سپاه بدر در کنار امریکا و در حمله زمینی از جنوب عراق؛

2- پذیرش یک ژنرال مقیم امریکا بعنوان جانشین صدام در بغداد. به این ترتیب دو جوجه ای که زیر پر و بال شورای تبلیغات اسلامی و واحد نهضت های آزادیبخش اسلامی سپاه پاسداران بزرگ شده بودند با خدم و حشم نظامی خود در خدمت امریکا قرار گرفتند: مجلس اعلاي انقلاب اسلامی عراق و حزب الدعوه عراق که سپاه بدر عصای دستشان بود! نوباره ای که طی 20 سال بجای شیر، بخشی از درآمد نفت ایران را به گلوبش ریخته بودند. آنها که چپه به گردن، جهاد اکبر را می‌خواستند رهبری کنند و از بی محتوا ساختن مبارزه با امپریالیسم امریکا خسته نشده اند، سکوت را بدرقه راه سپاه بدر کردند! سپاهی که عمدتاً معاودین عراقی در آن به صف شده اند و چندان دور از ذهن نیست که پس از استقرار در نجف و کربلا لوله های تفنگ خویش را به سوی اهواز و آبادان بر گردانند!

تفاهم روسای مجلس اعلاي انقلاب اسلامی و حزب الدعوه عراق با امریکا می‌تواند چنین مفهومی داشته باشد و آغاز حمله نظامی امریکا به عراق به این مفهوم، مفاهیم دیگری را هم اضافه کند و نقشه جغرافیایی منطقه را چنان دگرگون سازد که اسرائیل به نفت خلیج فارس و ترکیه به نفت کرکوک دست یابد و برای کردهای منطقه نیز سرنوشتی مشترک رقم زده شود. همه چیز به درایت حاکمیت و همبستگی ملی در ایران بستگی دارد. آیا بخش پر قدرت حاکمیت جمهوری اسلامی دارای چنین درایتی است؟ همبستگی ملی ایران تامين است؟ روحانیت ایران عموماً و روحانیت نیمه عراقی و نیمه ایرانی که در حوزه های دینی نجف و کربلا عمامه بر سر گذاشته آنچنان نگران وحدت ملی و حفظ تمامیت ارضی کشور هستند که جانی برای نگرانی نباشد؟ آن صاحبان شرکت های بزرگ نفتی امریکا که با یاری گرفتن از کارگزاران عراقی این شرکت ها اکنون برای آینده عراق تصمیم می‌گیرند، فردا درکنار کارگزاران ایرانی نخواهند توانست برای ایرانی که همبستگی ملی آن از هم گسسته و حکومت مرکزی آن نه اعتبار سیاسی دارد و نه مشروعیت مردمی حکومت جایگزین تعیین کنند؟ سرنوشت عراق عبرت آموز است:

واشنگتن پست از قول سخنگوی کاخ سفید می‌گوید: "کمیته آزاد سازی عراق" متشکل از صاحبان شرکت های صنعتی- نظامی است که منافع آنها در راه اندازی جنگ است. این کمیته به ریاست "بروس جانسون" مدیر سابق توسعه بین المللی کمپانی "لاکهد"

ناصر واعظ طبعی:

محاكمه من

محاكمه رهبر است!

این پایان دیداری بود که به قصد رسیدگی به مفاسد اقتصادی صورت گرفته بود. بقیه ماجرا در شورای فرماندهی سپاه دنبال شد و با فشار این فرماندهان به رهبر، قرار شد پرونده المکاسب باز شود و با ترتیب دادن یک دادگاه نمایشی فرماندهان معترض آرام گرفته و کار به شورش در میان آنها نینجامد و پشت رسوائی طرح "رسیدگی به مفاسد اقتصادی و توسعه اقتصادی مورد نظر رهبر" از بام نیافتند!

چند بار ناصر واعظ طبعی به دادگاه خواسته شد اما او یا در سفر امریکا بود و یا در دفتر کارش در دوی. غیابا برایش یک وثیقه 5 میلیارد تومانی صادر کردند که بلافاصله خانه ای بعنوان این وثیقه در اختیار قوه قضائیه گذاشته شد. بعدها شناسائی صاحب این خانه به سوژه ای تازه در پرونده المکاسب و ناصر واعظ طبعی اضافه شد. دفتر علی اکبر ناطق نوری با صدور اطلاعیه ای مالکیت وی بر این خانه را تکذیب کرد، اما اگر باور و اطلاع عمومی چنین نبود، چه نیازی به چنین تکذیبی بود؟

بستن چند روزنامه، راه انداختن جنجال دادگاه شهرام جزایری، اعلام حکم اعدام هاشم آغاجری، یورش به مؤسسات نظر سنجی و دستگیری عباس عیدی و اکنون جنجال پیرامون چاپ طرحی در روزنامه حیات نو که گویا شباهت به آیت الله خمینی دارد، همه و همه برای رفتن به سوی اعلام حالت فوق العاده و بستن کلیه مطبوعات و شکستن بقیه قلم های نیمه شکسته ادامه تلاش هائی است که بموجب آن باید بر این غارتگری پرده سانسور کشیده شود. همه این جنجال ها باید جانشین رسیدگی به غارت افسانه ای آقازاده هائی نظیر آقازاده آیت الله واعظ طبعی شود.

با همین جنجال های جدید است که ناصر واعظ طبعی آسوده از خطر پیگیری پرونده اش مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه و نشریه ارگان پدرش "حریم" و "قدس" کرده و طلبکار هم شده است. این گفتگو که در آن ناصر واعظ طبعی مدعی سیاسی شدن پرونده المکاسب شده را در زیر می خوانید.

غارت مظلومانه و غیر سیاسی

ناصر واعظ طبعی در باره سیاسی شدن پرونده اش گفت: " قاضی القضاة (حجت الاسلام علیزاده رئیس کل دادگستری تهران) در جلسه ای که مدت ها پیش با دانشجویان داشتند، در مورد المکاسب گفتند: «بهتر است بگویم پرونده فرزند تولیت آستان قدس رضوی» همین جمله نشانگر برخورد سیاسی آنها با پرونده من است."

علی القاعده ناصر واعظ طبعی باید بداند فرزند کیست و از آن مهم تر، این را بداند که بدون حمایت و قدرت پدرش در جمهوری اسلامی شاید کاسب بازار می شد و یا در حجره یکی از بازاری ها جنس جابجا می کرد و دفتر می نوشت، اما یقیناً "المکاسب" را نمی توانست راه انداخته و یک تراست اقتصادی تشکیل دهد که یکسرش به سرخس و گاز وصل باشد و سر دیگرش به بانک های دوی!

ناصر واعظ طبعی در بخش دیگری از مصاحبه اش گفت: " بعضی ها قصد دارند با تلاش در جهت محکوم کردن من، آیت الله طبعی را بد نام کنند و بعد بگویند جناحی که وابسته به مقام رهبری هستند، خودشان مشکل دارند."

ناصر واعظ طبعی که در آستانه برگزاری جلسات علنی دادگاه پرونده المکاسب، (که تشکیل نشد و تا در بر این پاشنه می چرخد تشکیل هم نخواهد شد) موارد اتهامی خود را (بقیه در ص

آقازاده آیت الله واعظ طبعی همچنان بین ایران، دوی و امریکا در پرواز است و پرونده اش باز نشده نیمه بسته شده است. ناصر واعظ طبعی در یک قلم 120 میلیارد تومان سر بانک ملی ایران کلاه گذاشته و آنچه را به جیب زده به بانک های دوی منتقل کرده است.

اگر معنای توسعه اقتصادی، توسعه مالکیت و پرواز شدن حساب های بانکی باشد، این توسعه در جمهوری اسلامی ادامه دارد و اگر منظور از مبارزه با اختلاس و ثروت اندوزی، همانا بستن مطبوعات و دوختن دهان روزنامه نگاران باشد، این توسعه نیز با شدت دنبال می شود. برای توصیف و درک قدرت بی پرسش آیت الله واعظ طبعی، که او را برگمار کننده اصلی رهبر، بعد از درگذشت آیت الله خمینی می دانند، اگر تنها یک قلم کافی باشد، همین قلم 120 میلیارد تومانی برای پشت قبالة اقتصادی و سیاسی ناصر واعظ طبعی کافی است.

پرونده "المکاسب" را منتظرند تا پس از یورش همه جانبه به جنبش اصلاحات به بایگانی جمهوری اسلامی بسپارند و به همین دلیل هفته به هفته و ماه به ماه این رسیدگی را به عقب می اندازند تا بلکه در این فاصله کار تمام شده و مردم آن را در انبوه حوادث خونین کودتائی فراموش کنند!

المکاسب از جمله بنیادهای مخفی در جمهوری اسلامی بود و ناصر واعظ طبعی تا زمانی که با چند فرمانده سپاه پاسداران یقه به یقه نشده بود نامش بعنوان متهم به یکی از بزرگترین اختلاس ها مطرح نبود.

در یکی از روزهای گرم تابستان گذشته، چند فرمانده سپاه که شعارهای رهبر برای مبارزه با مفاسد اقتصادی را جدی گرفته و حمایل جانشین ساختن توسعه اقتصادی بجای توسعه سیاسی را به گردن آویخته بودند سری هم به مشهد زدند تا از سلطان نشین خراسان هم دیداری کرده باشند. به هر کجای شهر که سر کشیدند مهر آستانقدس رضوی داشت و با هر کس گفتگو کردند از آیت الله طبعی و آقازاده اش نالید. در پایان دیدارها و بازدید ها به اداره مرکزی آستانقدس رفتند تا با آیت الله طبعی دیدار کنند. در همین ساختمان برخوردی بین این فرماندهان و ناصر واعظ طبعی پیش آمد که طی آن نطفه پرونده المکاسب بسته شد. فرماندهان سپاه که در جستجوی مفاسد اقتصادی به آستانقدس رسیده بودند، بدلیل ورود سرزده به اتاق های مرکزی با اعتراض تند جوانی روبرو شدند که زنجیری ضخیم از طلا بر گردن و دستبندی طلا بر دست داشت. او خواهان خروج فوری این فرماندهان از ساختمان مرکزی آستانقدس بود و وقتی کار به تند خوئی انجامید یکی از فرماندهان سپاه با سیلی آن جوان و زور گاردهای محافظ وی از ساختمان بیرون انداخته شد.

آنها روز بعد و با توصیه ای که از تهران به آستانقدس رسید بود توانستند واعظ طبعی را ببینند تا ماجرا خاتمه یابد. در این دیدار واعظ به فرماندهان معترض به سر و وضع ناصر طبعی گفت: "هرکس در آن دنیا پاسخگوی اعمال خود در این دنیا است. شما در آن دنیا بجای ناصر مؤاخذه خواهید شد!"

